

مناظرات کلامی شیعه

و نقش فرهنگ ساز ائمه علیهم السلام

معسن رنجبر*

چکیده

پژوهش حاضر در آغاز به جایگاه مناظره در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و سپس اشاره کوتاهی به مناظره در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام دارد. در ادامه، به تلاش‌های ائمه علیهم السلام بویژه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در تعلیم و تربیت نیرو جهت مناظره با متکلمان و صاحبان اندیشه‌های سایر ادیان و فرق و مذاهب و تشویق و ترغیب آنان در تبلیغ و ترویج این فن و دفاع از آنان پرداخته شده است؛ همچنین تفاوت شیوه مناظرات متکلمان شیعه با متکلمان اهل سنت و علل مخالفت برخی از اصحاب ائمه با مسائل کلامی از مباحث دیگری است که در این پژوهش به آن توجه شده است.

کلیدواژه‌ها: مناظرات کلامی، متکلمان شیعه و نقش ائمه علیهم السلام.

مقدمه

یکی از ابزارهای کارآمد مسلمانان و بویژه شیعیان در دفاع از مبانی و اصول آیین اسلام، در طول تاریخ این دین، بحث و مناظره با مخالفان، پیرامون مباحث اعتقادی و باورهای کلامی این دین بوده است؛ البته این امر، به دستور قرآن کریم و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام بوده است. پیش از اشاره به آیات و روایاتی در این باره، اشاره به یک نکته در ابتدای این نوشتار ضروری است و آن اینکه اگرچه تدوین و شکل‌گیری رسمی علم کلام و تدوین و تبیین ابواب و مباحث آن، از قرن چهارم به بعد می‌باشد، اما تعبیر علم «کلام» در عصر ائمه علیهم السلام نیز رایج بوده است؛ چه اینکه نمونه‌هایی از اطلاق این واژه را می‌توان در برخی از منابع کهن یافت؛ چنان‌که زراره در پاسخ عبدالله بن محمد که از او می‌خواهد از ربیعه درباره مسائل اختلافی پرسش کند، می‌گوید: «الکلام یورث الضغائن» (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۳۶۹ و ج ۲، ص ۵۴۸ و ۵۵۵). همچنین - چنان‌که خواهد آمد - در جریان درخواست مرد شامی از امام صادق علیه السلام برای مناظره با یاران حضرت، امام علیه السلام به یونس بن یعقوب می‌فرماید: اگر تو علم کلام می‌دانستی با او مناظره می‌کردی و چون یونس به امام علیه السلام گفت: شما متکلمان را نکوهش کرده‌اید، امام علیه السلام فرمود: نکوهش من از متکلمانی بود که دیدگاه ما را رها کرده و در پی آنچه خود می‌اندیشند، هستند.

همچنین بر اساس همین خبر، امام علیه السلام مرد شامی را در مباحث کلامی به یاران متکلم خود از قبیل هشام بن حکم، حمران بن اعین، قیس بن ماصر، ارجاع داد (کلینی، ۱۳۸۸، ق، ج ۱، ص ۱۷۱).

مناظره از دیدگاه قرآن و سنت

بر اساس فرموده قرآن، دفاع هر مسلمانی از باورهای اعتقادی خود، یک فرمان الهی است، چنان‌که می‌فرماید: «ادعُ الی سبیل ربِّک بالْحکْمَةِ و المرعظةِ الْحسنةِ و جادلْهُم بِالَّتی هی احسن»* و نیز آنجایی که خدا به پیامبرش می‌فرماید: به مشرکان بگو «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»**

بنابراین بر اساس چنین دستوراتی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و اصحاب آنان در طول قرن‌ها، با مخالفان به احتجاج و مناظره پرداخته و مردم را به پیروی از آن تشویق می‌کردند؛ چنان‌که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «نحن المجادلون فی دین الله علی لسان سبعین نبیاً» (طبرسی، ۱۳۸۶ ق، ج ۱، ص ۵).

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز به گروهی از یاران خود چنین فرمود: «خاصموهم و بیّنوا لهم الهدی الذی انتم علیه و بیّنوا لهم [ضلالهم الذی هم علیه] و باهلوههم فی علی عَلَيْهِ السَّلَام» (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۷۱/ همو، ۱۴۱۴ ق، ص ۷۵/ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰، ص ۴۵۲) با مخالفان خود احتجاج کنید و راه هدایتی را که شما بر آن هستید و [راه‌گمراهی را که آنان بر آن هستند] برایشان تبیین کنید و با آنان درباره [ولایت و وصایت] علی عَلَيْهِ السَّلَام مباحله کنید.

احتجاج و مناظره از عصر رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا پایان قرن اول هجری

تا زمانی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان آورنده اصول و احکام شریعت و مفسر آن در میان مسلمانان حضور داشت، مسلمانان در صورتی که با پرسش و شبهه‌های درباره مسائل اعتقادی روبرو می‌شدند، مستقیماً به حضرت مراجعه کرده و پاسخ

* نحل: ۱۲۵. [مردم را] به سوی خدایت با حکمت [گفتار درست و استوار] و پند نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن.

** نمل: ۶۴ بگو دلیلتان را بیاورید اگر راستگو هستید.

پرسش و اشکال خود را دریافت می‌کردند، چندان به مطالعه، بررسی و بحث و مناظره پیرامون مباحث کلامی و اعتقادی احساس نیاز نمی‌کردند؛ چرا که گروندگان به دین اسلام در مکه و مدینه، در محیطی ساده و عاری از افکار پیچیده، زاده و بزرگ شده بودند و سخنان رسول خدا ﷺ را بی‌هیچ قید و شرطی می‌پذیرفتند و اگر در فهم مطلبی در می‌ماندند، با مراجعه به پیامبر ﷺ، پاسخ آن را می‌یافتند؛* از این‌رو آنچه از ظاهر قرآن می‌فهمیدند، آن را حجت دانسته، به آن عمل می‌کردند یا دلشان به آن آرام می‌گرفت. آنان می‌دانستند که خدا عالم است، اما اینکه علم او عین ذات اوست یا جزء ذاتش، به آن نمی‌اندیشیدند. نه با علم کلام آشنا بودند و نه از فلسفه و منطق یونان آگاهی داشتند.

اما با رحلت پیامبر ﷺ و آغاز فتح سرزمین‌های دیگر، مسلمانان با اقوام و ملل دیگر تماس یافتند و با اندیشه‌های افراد غیرمسلمان یا تازه مسلمانی آشنا شدند که اندیشه‌هایشان همانند آنان بسیط و ساده نبود و بیشتر خواهان بحث و گفت‌وگو بودند تا مرد اعتقاد و عمل؛ از این‌رو طبیعی بود که میان مسلمانان و مردم سرزمین‌های فتح شده، مباحثات و مناظراتی صورت گیرد و مسلمانان از پاسخ‌گویی درمانند؛ البته در این میان، عامل دیگری نیز در ناتوانی مسلمانان در این عرصه دخالت داشت و آن طرح این مباحث در قرآن کریم به گونه‌ای بود که گاه در نگاه اول، سبب توهّم تعارض میان آیات مختلف می‌شد و چون پیامبر ﷺ

* البته بحث یاد شده ناظر به محیط تعامل مسلمانان با صاحبان ادیان و باورهای دیگر است؛ زیرا چنان‌که در مباحث تاریخ جاهلیت به اثبات رسیده است، مقارن ظهور اسلام، تعداد پاسوآدان شبه جزیره عربستان بسیار اندک بوده و آنان از علم و دانش بی‌بهره بوده‌اند تا چه رسد به آنکه گفته شود صاحبان دانش و اندیشه در میان مسلمان بسیار بوده‌اند که ادعایی بی‌دلیل است؛ اما پیامبر ﷺ خود در جایگاه آورنده دین اسلام و عالم‌ترین شخص این آیین، با پیروان ادیان و باورهای دیگر از جمله مسیحیت، یهودیت، دهریّه، بت‌پرستان و مشرکان عرب، احتجاجات و مناظرات بسیاری داشته است که برخی منابع از آن گزارش داده‌اند (برای نمونه ر. ک. به: الاحتجاج، فصل مربوط به احتجاجات پیامبر ﷺ با صاحبان دیگر ادیان).

در میان مسلمانان نبود و جایگاه مناسب برای مرجعیت امام اول شیعیان در جامعه اسلامی به عنوان شارح و مفسر واقعی قرآن و احکام شریعت، وجود نداشت، مسلمانان با موانع و دشواری‌های زیادی در فهم و هضم این‌گونه مباحث روبرو شدند؛ اما با وجود این، به تدریج دریافتند که باید با سلاح طرف مقابل به جنگ با آنان رفت؛ بنابراین زمان زیادی نگذشت که مسلمانان منطق و کلام را فراگرفتند و بازار مباحثات اعتقادی و کلامی رونق گرفت. به نظر می‌رسد نخستین بحث اعتقادی و کلامی مطرح شده، بحث «جبر» و «اختیار» بود (شهیدی، ۱۳۷۸، ص ۴۹-۴۷).

بنابر برخی گزارش‌ها، پس از گذشت بیش از دو دهه از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مباحثات و مناظرات کلامی در شهرهایی مانند کوفه (ابن کرامه، ۱۴۰۶ ق، ص ۵۲) و بصره (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۹۷) بسیار رایج شد و به سرعت، مباحث اولیه کلامی همانند قضا و قدر و صفات باری، از جمله مهم‌ترین درگیری‌های ذهنی و اندیشه‌ای مسلمانان شد که این امر، بحث‌های کلامی دیگر را در پی داشت و سرانجام منجر به پیدایش مذاهب و فرقه‌های کلامی گردید.

برخی منابع، گزارش کرده‌اند که عمر با مباحثات و مناظرات مذهبی حتی پرسش و تحقیق درباره معنای عبارات و واژه‌های قرآن مخالفت کرد و نه تنها خود به هیچ رو، وارد چنین بحث‌هایی نشد (سیوطی، ۱۳۶۵ ق، ج ۶، ص ۳۱۷)، بلکه کسانی همانند صبیح بن عیسل تمیمی را که در جست‌وجوی معنا و تفسیری صحیح برای برخی کلمات و آیات مشکل قرآن بود و خود را با این‌گونه مباحث درگیر کرده بود، مجازات و به بصره تبعید نمود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۲۳، ص ۴۱۳-۴۰۹).

همچنین برخی از شواهد تاریخی حاکی از آن است که در عصر خلافت

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش و پاسخ‌هایی درباره مسائل اعتقادی مطرح بوده است؛ چنان‌که شخصی در راه بازگشت از جنگ صفین از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: رفتن ما به شام به قضا و قدر خدا بود؟ چون امام علیه السلام پاسخ مثبت داد، مرد گفت: پس ما را نزد خدا ثوابی نیست؛ چرا که قضا و قدر خدا ما را به آن جا برده است. حضرت فرمود: گویا منظور تو قضا و قدر حتمی است. اگر چنین باشد، ثواب و عقاب باطل و وعد و وعید ساقط است. همانا خدا از روی اختیار و تحذیر، امر و نهی کرده است ... (مفید، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۲۵ / ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳، ص ۴۶۸).

همچنین زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس را برای احتجاج با خوارج، نزد آنان فرستاد، به او توصیه کرد: برای مجاب کردن آنان، با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنان مواجه کند نه با قرآن؛ چرا که آیات قرآن تحمل معانی مختلف را دارد و اگر برخی از معانی آنها همسو با دیدگاه‌های ابن عباس باشد، برخی برداشت‌ها و معانی دیگر آنها موافق با آرای خوارج است: «الْأَخْصِصْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِن حَاجِحُهُمْ بِالسَّنَةِ، فَأَنَّهُمْ لَن يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» (همان، نامه ۷۷)؛ همچنین پرسشی که حسن بصری به نمایندگی از سوی علمای بصره از امام حسن مجتبی علیه السلام کرد (ابن المرتضی، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۵) و نیز سؤال عبدالملک مروان از حسن بصری درباره قدر (همان، ص ۱۹)، که از دیگر شواهد ورود جدی مسلمانان در مباحثات و مناظرات کلامی در اواسط قرن اول هجری است.

نکته قابل توجه در این باره، آنکه احتجاجات و مناظرات در صدر اسلام مبتنی بر نصوص قرآن و در موارد نیاز (همانند احتجاج ابن عباس با خوارج) بر اساس احادیث نبوی بوده است؛ اما با راهیابی اندیشه‌های غیرمسلمانان به حوزه قلمرو اسلامی و آشنایی مسلمانان با اندیشه‌های آنان که از طریق

فتح سرزمین‌های دیگر و دستیابی به منابع و آثار عناصر بیگانه از قبیل ایرانیان، رومیان، یونانیان و ... صورت گرفت عصر جدیدی در پیش روی مسلمانان آغاز گردید. در این روزگار که مصادف با عصر امامت امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام بود، اگرچه درون مایه مباحثات و مناظرات متکلمان شیعی با مخالفان، متأثر از جو و شرایط علمی حاکم بود، با وجود این، شیعیان در این باره از ائمه علیهم‌السلام رهنمودهایی می‌گرفتند که در ادامه این نوشتار به آن پرداخته می‌شود.

عصر صادقین علیهم‌السلام، عصر روی‌آوری به مناظره و تحلیل عقلی آموزه‌های دین

در فاصله رو به افول گذاشتن حاکمیت بنی‌امیه و در نهایت سقوط آن و تازه به قدرت رسیدن بنی‌عباس که مصادف با عصر امامت امام باقر علیه‌السلام (۹۵-۱۱۴ ق) و امام صادق علیه‌السلام (۱۱۴-۱۴۸ ق) بود با توجه به فضای باز فکری و سیاسی به وجود آمده، جامعه اسلامی پذیرای افکار و اندیشه‌های وارداتی از سرزمین‌های مفتوحه شد و زمینه و شرایط لازم برای طرح اندیشه‌های گوناگون فراهم آمد؛ چه اینکه خیلی زود این شرایط، پیامدها و آثار خود را نمایان ساخت. از این زمان به بعد رویکرد تکیه بر نص و سماع و نقل حدیث - که رویکرد غالب شیعیان به حدیث بود - تا حدودی به سوی تحلیل عقلی حدیث و اجتهاد در آن متمایل شد. یکی از علل این چرخش و میل، بروز مکاتب جدید فکری و گشایش باب مناظرات فکری میان برخی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام با مخالفان بود. طبیعی است که بهره‌گیری از فن مناظره برای اسکات و غلبه بر خصم، مستلزم قدرت تحلیل عقلانی و اجتهادی آموزه‌های حدیثی بود.

آموزش، تربیت نیرو، نظارت و هدایت مناظرات

ائممه علیهم‌السلام در تربیت نیروهای متخصص، هدایت و سازماندهی مناظرات و احتجاجات کلامی، نقش خود را به خوبی ایفا کردند که مهم‌ترین کوشش‌های آنان را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. آموزش و توجه دادن به بهره‌گیری از قرآن، سنت و عقل در مناظرات و تربیت شاگردان متخصص در این زمینه و ارجاع افراد پرسشگر به تخصص‌های مختلف؛

۲. تشویق و احترام به متکلمان؛

۳. دفاع از برخی شاگردان و دل‌داری آنان در برابر برخی اتهامات و رهنمود دادن به آنان مبنی بر اینکه از طرح و بحث مطالبی که مردم به آن شناخت ندارند، پرهیز کنند، تا مبادا مورد اتهام قرار گیرند؛

۴. هدایت مناظرات و تبیین و تحلیل شیوه‌های مناظره شاگردان و بیان نقاط ضعف و قوت مناظرات برخی از آنان و نهی از مناظراتی که سخن ائمه علیهم‌السلام در آن لحاظ نشود.

۵. نهی یاران متکلم خود، از مناظره و نکوهش آنان از باب تقیه و حفظ جان در برخی موارد لازم.

در ادامه این نوشتار، به شکل گذرا به توضیح این موارد می‌پردازیم.

آموزش‌های علمی و تربیتی ائمه علیهم‌السلام بویژه امام صادق علیه‌السلام، سبب شد برخی از اصحاب آن حضرت از جمله برخی از بزرگسالان آنان - که قبلاً نزد امام باقر علیه‌السلام، شاگردی کرده بودند - به عنوان مراجع خبیر و معتبر در مسائل دینی شناخته شوند (واسطی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۵) و با شرکت در مناظرات کلامی نظریات و دیدگاه‌های ویژه‌ای برای خود در این باره تأسیس کنند؛ از جمله این افراد، *ابوالحسن علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار*، *هشام بن الحکم (م. ۱۷۹ ق)*، *قیس بن ماصر* (از

تربیت یافتگان امام سجاده علیه السلام، عبدالرحمن بن حجاج، ابان بن تغلب، زرارۀ بن اعین کوفی (م. ۱۴۸ - ۱۵۰ ق)، حمران بن اعین، ابومالک صَحَّاکِ حَضْرَمِی، محمد بن عبدالله طیار (م. ۱۴۸ ق)، ابوجعفر احول، مؤمن الطاق، محمد بن حکیم خُثَعْمِی و هشام بن سالم جوالیقی بودند (مفید، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۹۵ / مدرسی طباطبایی، ۱۴۷۴، ص ۱۵۱-۱۵۳ / فاضل یزدی، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۴-۳۵).

این ندیم، نخستین کسی را که به روش متکلمان، مطابق باورهای امامیه با ادله عقلی و نظری با مخالفان به احتجاج پرداخته است، ابوالحسن علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمّار (نوه میثم تمّار) دانسته است. او از موالی زادگان کوفه و جدش از ایرانیان ساکن کوفه و از یاران بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. ابوالحسن میثمی مناظرات بسیاری با معتزله از جمله ابوهدیل علاف یکی از سران معتزله داشته است (صدوق، ۱۴۰۵ ق، ص ۳۲۴).

«هشام بن حکم» از دیگر متکلمان شیعی است که برای نخستین بار مسئله امامت را مورد بحث و مناظره قرار داده است. مؤید این ادعا، سخن این ندیم در این باره است: «ممن فتق الکلام فی الامامة و هذب المذهب بالنظر» (این ندیم، ابی تا، ص ۲۳۳). او چنان در این فن توانمند بوده که رجال نامی‌ای که با او مناظره می‌کردند، احساس ضعف و ناتوانی می‌کردند (مفید، ابی تا، ص ۹۶-۹۸ / طبرسی، ۱۳۸۶ ق، ج ۲، ص ۱۲۵ / عبدالله نعمه، ۱۴۰۵ ق، ص ۲۲۱ به بعد). شهرت هشام در علم کلام و فن مناظره تا به آنجا رسید که یحیی بن خالد برمکی، وزیر مقتدر هارون، او را به ریاست متکلمان در مجالس مناظره برگزید. این ندیم درباره او گفته است: «کان حاذقاً فی صناعة الکلام» (نعمه، ۱۴۰۵ ق، ص ۲۲۳) زمخسری نوشته است که شخصی به هشام گفت: من می‌دانم که تو داناترین مردم به دانش کلام هستی؛ چرا که هر کس را که دیدم ادعای این دانش را دارد، می‌گوید با تو مناظره داشته و بر تو پیروز

شده است. اگر تو نزد آنان بزرگ نبودی، چنین ادعایی نمی‌کردند (زمخشری، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۱۹۵) هشام، بزرگ‌ترین منتقد معتزله بود؛ از این‌رو برخی از سران معتزله همانند خیاط (ابن بغدادی خیاط، ۱۹۲۵ م، ص ۴۰-۴۱) و بعدها قاضی عبدالجبار معتزلی (اسدآبادی همدانی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۲۵)، انتقادات او را تحمل نکردند و به او اتهام زندقه و ثنوی‌گری زدند. این در حالی است که برخی از آثار هشام در ردّ زندقه و ثنوی‌گری است (ابن ندیم، [بی تا]، ص ۲۲۴).

از سوی دیگر برخی از متکلمان یاد شده به طور رسمی مأمور برگزاری مناظرات و جلسه پرسش و پاسخ شده‌اند؛ برای نمونه، امام صادق علیه السلام در این باره به ابان بن تغلب چنین دستور داد: «یا ابان! جالس اهل المدینه، فانی احب ان یری فی شیعتنا مثلک» (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۶۲۲ ح ۶۰۳). در خبر دیگری آن حضرت به هشام بن سالم می‌فرماید: «انما علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم التفریع» (خراسانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۹۴ / حر عاملی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۸، ص ۴۰-۴۱)؛ همچنین امام کاظم علیه السلام، محمد بن حکیم را مأمور بحث و مناظره با مردم مدینه کرد. (طوسی، پیشین، ص ۷۴۶ ح ۸۴۴)؛ اگرچه با توجه به تخصص ابان در مسائل فقهی و غیرکلامی، مصداق اصلی توصیه نخست، احکام و فروعات دین و مسائل غیرکلامی است؛ اما با توجه به عنایت خاص ائمه علیهم السلام در دفاع از دین در عرصه‌های مختلف و بویژه اصول اعتقادات که از آن به «فقه اکبر» تعبیر شده است این گونه ستایش‌ها در عرصه مسائل اعتقادی نیز ساری و جاری بوده است. چنین تشویق و ترغیب‌هایی از سوی امامان علیهم السلام سبب شد که افرادی همانند یونس بن عبدالرحمن، هزار جلد کتاب در رد مخالفان بنویسد (همان، ص ۷۸۰ ح ۹۱۷).

همچنین در این باره، روایت کلینی از یونس بن یعقوب قابل توجه و مذاقه

است. یونس بن یعقوب می‌گوید:

«نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی شامی بر او وارد شد و گفت: من آشنا به کلام، فقه و فرائض هستم و آمده‌ام تا با یارانت مناظره کنم. پس از سخنانی که بین او و امام علیه السلام رد و بدل شد، امام علیه السلام متوجه من شد و فرمود: یونس، اگر کلام را نیکو می‌دانی، با او گفت‌وگو کن. من افسوس خوردم که کلام نمی‌دانم. به حضرت گفتم: فدایت شوم، شنیدم از وارد شدن در بحث کلام نهی کرده‌اید و فرموده‌اید: وای بر متکلمان! که می‌گویند این پذیرفته است و آن نه، این درست است و آن نه، این را به حکم عقل قبول داریم و آن را نه. امام علیه السلام فرمود: گفتم وای بر آنان اگر سخن مرا واگذارند و به رأی خود رانند (جدال پیش گیرند)؛ سپس فرمود بیرون برو و ببین از متکلمان کسی را می‌بینی، او را بیاور. رفتم و حمران بن اعین، محمد بن نعمان احول مشهور به مؤمن طاق، هشام بن سالم و قیس بن ماصر را آوردم و اینان کلام را نیکو می‌دانستند و از نظر من، قیس بن ماصر که کلام را نزد امام سجاد علیه السلام آموخته بود از بقیه کلام را بهتر می‌دانست. سپس هشام بن حکم به جمع آنان پیوست و امام علیه السلام جا برای او باز کرد و درباره او فرمود: یاور ما به دل و دست و زبانش. سپس هریک از آنان با نظارت و هدایت امام علیه السلام با مرد شامی به مناظره پرداخته و مرد شامی را مغلوب ساختند. مرد شامی در پایان این مناظره، به امامت امام علیه السلام اعتراف کرد. (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۲ / مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۹ / طبرسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۵).

نکته ارزنده در این خبر، فرمایش امام صادق علیه السلام درباره ویژگی‌های شیوه هر یک از مناظرات اصحاب خود با مرد شامی که ضمن آنکه یکسان نبودن توان و روش مناظره هر یک را به آنان گوشزد می‌کند، روش برتر مناظره را تلویحاً به یاران خود آموزش می‌دهد؛ چنان‌که فرمود: «ای حمران! تو سخنت را دنبال حدیث می‌آوری (و مرتبط سخن می‌گویی) و به حق می‌رسی». به هشام بن سالم

فرمود: «در پی حدیث، می‌گردی ولی تشخیص نمی‌دهی (می‌خواهی مرتبط سخن بگویی، ولی نمی‌توانی)» و به‌احوال فرمود: «بسیار قیاس می‌کنی و از موضوع خارج می‌شوی، مطلب باطل را به باطل رد می‌کنی و باطل تو روشن‌تر است» و به قیس ماصر فرمود: «تو چنان سخن می‌گویی که هر چه خواهی به سخن پیامبر ﷺ نزدیک‌تر باشد، دورتر می‌شود، حق را به باطل می‌آمیزی. حق اندک، از باطل بسیار بی‌نیاز می‌کند. تو و احوال (در مباحث علمی) بسیار خیزگیرنده و ماهر هستید؛ اما امام ﷺ درباره هشام فرمود: «ای هشام! تو به هر دو پا به زمین نمی‌خوری، تا خواهی به زمین برسی، پرواز می‌کنی. مانند تویی باید با مردم سخن (مناظره) بگویدی. خود را از لغزش نگه‌دار، شفاعت (ما) به دنبالش می‌آید (افزون بر منابع قبل ر. ک. به: طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۷۵-۲۷۷، ح ۴۹۴).

نکته دیگر در این باره آنکه مناظرات و مباحثات با هدایت و رهنمودهای ائمه ﷺ از نظر کمی و کیفی تا آنجا پیش رفت که امام کاظم ﷺ برای حفظ جان هشام و دیگر شیعیان، او را از مناظره با مخالفان منع کرد (همان، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۴۷۹)؛ همچنین ائمه ﷺ به همین منظور، برخی یاران خود را نکوهش کرده‌اند، از این رو اگر در منابع حدیثی و رجالی، در مقابل اخبار مادحه، روایاتی از ائمه ﷺ در نکوهش برخی از یاران خود نقل شده است، بر فرض صحت سند و صدور آن، حاکی از اهتمام آنان به حفظ جان اصحاب خود می‌باشد؛ چنان‌که امامان ﷺ، خود، در برخی موارد، یاران‌شان را از این موضوع آگاه کرده‌اند. سخن صریح امام صادق ﷺ به عبدالله پسر زراره، نمونه بارز تأیید این مدعاست. امام ﷺ به او فرمود: «به پدرت بگو عیب‌جویی من از تو تنها به علت دفع بدی و آزار و اذیت دشمنان از توست» (همان، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۲۲۱ / درباره توصیه یا رد روایات ذامه ر. ک. به: موسوی خویی، ۱۴۱۳، ق، ذیل بررسی روایات ذامه وارده)؛ بنابراین روایات ذامه معتبر، حمل بر تقیّه می‌شود.

اما با وجود این، هدایت و تجهیز شیعیان به این فن و توانمند کردن آنان به وسیله امامان علیهم‌السلام، کاری بس دشوار بود؛ چرا که جریان نص‌گرایی صرف اهل حدیث که به ظاهر روایات، در فهم روایات فقهی و کلامی بسنده می‌کرد از چندی پیش در مدینه در میان اهل سنت، حاکم شده بود و به تدریج در فضای تفکر شیعه نیز نفوذ کرد. این امر بر دشواری رسالت و هدایت ائمه معاصر این جریان افزود؛ چرا که آنان از یک سو، می‌بایست گرایش نص‌گرایی صرف را کنار بگذارند و یاران خود را از افتادن در دام جریان افراطی نص‌محور برهانند و از سوی دیگر، آنان را به سوی اجتهاد و عقل‌گرایی صحیح هدایت کنند؛ به تعبیر دیگر ائمه اطهار علیهم‌السلام ضمن آنکه شیعیان خود را به یادگیری و فهم حدیث تشویق و ترغیب می‌کردند، آنان را از توقف در ظاهر برخی روایات مجهول بر حذر می‌داشتند و از آنان می‌خواستند ترازوی عقل را در نقد و بررسی اخبار یاد شده به کار گیرند. آنان همچنین برای حفظ شیعیان از افتادن در این دام، حملاتی به اردوگاه اهل حدیث داشته، در موارد لازم، تحریف‌ها و جعلیات را پاسخ می‌دادند و نادرستی برداشت‌های عامیانه و ظاهرانه آنان را در فهم و تفسیر آیات متشابه و روایات به آنان گوشزد می‌کردند (جعفریان، ۱۳۷۱، ص ۶۱۵۲).

بهره‌گیری از کتاب، سنت و عقل در مناظرات علمی

یکی از نکاتی که در سیره مناظره‌ای ائمه علیهم‌السلام با اهل سنت، مهم و برجسته به نظر می‌رسد و آنان این سیره را نیز به شاگردان خود تعلیم می‌دادند، بهره‌گیری از کتاب خدا، سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عقل در برگزاری و هدایت مناظره‌هاست. آنان در درجه اول، با عرضه کردن سخنان مخالفان بر کتاب خدا و سپس سنت نبوی و سپس سنجش آنها با موازین و استدلال عقلی، این فرهنگ را در میان پیروان خود، طرح و ترویج می‌کردند؛ البسته آنان در مناظراتشان با غیرمسلمانان با

استدلالات عقلی و در مواردی با اهل کتاب با کتابشان، احتجاج می‌کردند که مطالعه و بررسی این مناظرات، به روشنی این مدعا را اثبات می‌کند (طبرسی، ۱۳۸۶ ق). در اینجا برای پرهیز از اطاله سخن، تنها یک مورد از هر یک از احتجاجات بسیار ائمه علیهم‌السلام و نیز شاگردانشان به قرآن، سنت و عقل بیان می‌شود تا نقش فرهنگی ائمه علیهم‌السلام و متعلمان آنان در تبیین معارف دین و رشد و پویایی و به روز کردن آموزه‌های فرهنگ تشیع به روشنی بیان شود: «در مجلس مناظره‌ای که به دعوت مأمون برگزار شد، یحیی بن اکثم (یکی از عالمان دربار عباسی) پاسخ پرسش‌ها و شبهاتی را درباره خلفای نخستین از امام جواد علیه‌السلام جویا شد. او در آغاز جلسه، این سخن را مطرح کرد که جبرئیل از قول خدا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «از ابوبکر بیرس آیا او از من راضی است؟ که من از او راضی هستم!» حضرت در پاسخ وی، ضمن یادآوری سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حجة‌الوداع مبنی بر اینکه فرمود: دروغگویان بر من زیاد خواهند شد و ... و عرضه حدیث بر کتاب خدا و سنت و پذیرفتن آن در صورت موافقت با کتاب و سنت و کنار گذاشتن آن در صورت مخالفت با آن، فرمود: «این حدیث تو با کتاب خدا مخالف است؛ چون خدا می‌فرماید: ما انسان را آفریدیم و از آنچه نفس او به آن وسوسه می‌شود، آگاهیم و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم (ق: ۱۶) آیا خدا خشنودی و خشم ابوبکر را نمی‌شناسد که از او پرسش می‌کند: این عقلاً محال است (طبرسی، ۱۳۸۶ ق، ج ۲، ص ۲۴۵ به بعد).

شاگردان ائمه علیهم‌السلام نیز همین شیوه را در مناظرات خود به کار می‌بستند، چنان‌که وقتی هشام بن حکم با برخی از متکلمان عامه درباره برتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر ابوبکر به مناظره پرداخت، با استدلال به آیات قرآن، برخی روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - که مورد پذیرش طرف مقابل بود - و بهره‌گیری از ابزار و استدلال عقلی، بر آنان غالب شد (مفید، [بی تا]، ص ۹۶ - ۹۸، مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰، ص ۲۹۸-۲۹۷).

موضع نخستین شیعیان در برابر فراگیری علم کلام

بنا بر دیدگاه برخی از محققان معاصر، گرایش غالب شیعه نیز در اوایل قرن دوم هجری، مخالفت با بحث‌های کلامی بود؛ چرا که از نگاه شیعه، امامان علیهم‌السلام، بالاترین و عالی‌ترین مرجع دین و حامل علوم و معارف الهی هستند که علمشان را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ارث برده‌اند؛ از این رو در همه پرسش‌ها و شبهات باید به آنان مراجعه کرده؛ بنابراین دیگر جایی برای اجتهاد و استدلال عقلی و در نتیجه مباحثه و مناظره در مسائل دینی باقی نمی‌ماند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۰).

این ادعا را برخی قرائن و اخبار تاریخی و روایی تأیید می‌کند؛ چنان‌که ائمه علیهم‌السلام خود نیز ضمن ارج نهادن به عقل به عنوان مرجع استدلال و احتجاجات عقلی، این نکته را به شیعیانشان رهنمود می‌دادند که دین خدا با عقول بشری مستقیم نمی‌گردد (مفید، ۱۴۱۴، ق، ص ۲۲۸) و در بسیاری از موارد، عقل از درک فلسفه و حکمت احکام الهی و مبانی دین، ناتوان است. از دید آنان، بحث در برخی مسائل، همانند «ذات و صفات باری»، «جبر و قدر» که اندیشه بشری درباره آنها راه به جایی نمی‌برد، ناشایست تلقی می‌شود (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۹۲-۹۴ و ۱۰۶-۱۰۲)؛ چه اینکه خود از درگیر شدن در این‌گونه مباحث اجتناب می‌کردند، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ پرسش برخی که درباره «قدر» از حضرت جویا شدند، فرمود: «بحر عمیق فلاتلجه؛ طریق مظلّم فلاتسلکه؛ سرّ الله فلاتكلفه» (صدوق، ۱۳۸۷، ق، ص ۳۶۵ / همو، ۱۴۱۸، ق، ص ۲۰) و در این باره می‌فرمودند: «از آنچه قرآن درباره خدا گفته است، تجاوز نکنند تا مبادا گمراه شوند» (کلینی، ۱۳۸۸، ق، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۱۰۳) و یا می‌فرمودند: «ما به آنچه قرآن و سنت (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شهادت داده‌اند، قائل هستیم (همان، ص ۱۰۲) و وقتی روایات، مخالف قرآن باشند، آنها را تکذیب می‌کنیم» (همان، ص ۹۶ / طبرسی، ۱۳۸۶، ق، ج ۲، ص ۱۸۷) و از این طریق، یاران خود را به پیروی از سیره‌شان فرا می‌خواندند.

بسیاری از شیعیان که گرد ائمه علیهم‌السلام جمع شده بودند، شنیدن و نقل حدیث را پیشه خود کرده بودند و پیوسته از هر گونه استدلال عقلی در مباحث مذهبی و از مناظرات و مشاجرات کلامی خودداری می‌کردند و تمام تلاش و عنایت خود را معطوف به نقل احادیث امامان کرده، از مباحثات و مناظرات کلامی، دوری می‌جستند و دیدگاهی مثبت به متکلمان شیعی نداشتند (صدوق، ۱۳۸۷، ص ۴۴۸-۴۶۰ / ابن طاووس، ۱۳۷۰، ق. ص ۱۸-۱۹)؛ بنابراین این امر گاه آنان را در مجادلات و کشمکش‌های سخت با طرفداران گرایش کلامی قرار می‌داد؛ برای نمونه در عصر امام صادق علیه‌السلام میان راویان حدیث با زراره و پیروانش برخورد سختی پدید آمد و هر گروه، دیگری را تکفیر می‌کرد. هشام بن حکم نیز با چنین عکس‌العمل‌های چالش‌برانگیزی از سوی جامعه شیعه زمان خود مواجه گردید. شاگرد او، یونس بن عبدالرحمان قمی نیز که پیروانی در بغداد داشت، با دشمنی‌های مشابهی در قم، بصره و نیز در میان اطرفیان امام رضا علیه‌السلام روبرو گردید (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۷۸۲، ح ۹۲۴ و ص ۷۸۴-۷۸۶، ح ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۷ و ۹۴۲ و ص ۷۸۷، ح ۹۵۰-۹۵۱). آنان در دشمنی تا آنجا پیش رفتند که یونس و پیروانش را کافر خواندند (همان، ص ۷۸۳، ح ۹۲۸ و ص ۷۹۰، ح ۹۵۵) و حتی برخی همانند عبدالله اشعری قمی، در این باره پا را فراتر گذاشته، کتابی به نام «مثالب هشام و یونس» نگاشت (نجاشی، ۱۴۱۶، ق. ص ۱۷۸).

برخی محققان، یکی از دلایل این مخالفت‌ها را این امر دانسته‌اند که به رغم آنکه متکلمان شیعه، مبانی و اصول خود را از تعالیم امامان اطهار علیهم‌السلام می‌گرفتند، اما نتیجه‌گیری‌های آنان گاهی به طور قابل توجهی از تعالیم آن بزرگواران دور می‌افتاد و با عقاید و آرای رایج در جامعه شیعه متفاوت می‌شد؛ بنابراین این امر سبب شد میان اندیشه‌ها و باورهای این دانشمندان و شاگردانشان با یکدیگر، اختلافات زیادی به وجود آید که به فضای نامساعدی که علیه گرایش عقلی در

جامعه شیعی بود، کمک می‌کرد (مدرسی طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶-۱۵۷).

با این همه، اما به نظر می‌رسد دلیل این مخالفت، امر مهم‌تری باشد. با مراجعه به برخی از گزارش‌ها در «رجال الکشی»، چنین استنباط می‌شود که نقل برخی از روایات توسط این متکلمان - که برای همه قابل فهم و هضم نبوده است - باعث دشمنی عده‌ای با آنان شده است، چنان‌که وقتی چندین بار، یونس شکایت بدگویی دیگران درباره خود را نزد امام رضا علیه السلام برد، امام علیه السلام به او فرمود: «با آنان مدارا کن؛ چرا که سخن تو برای آنان مبهم و غیر قابل فهم است (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۷۸۳، ح ۹۲۸) یا عقول آنان (از فهم سخنان) قاصر است» (همان، ح ۹۲۹). امام علیه السلام در مورد دیگر، ضمن دلداری یونس با بیان اینکه او به عنوان امام یونس از او خشنود است، فرمود: «مردم را با آنچه می‌شناسند، حدیث کن! و آنچه را نمی‌شناسند، رها کن» (همان، ص ۷۸۲، ح ۹۲۴).

شاید به همین دلیل نیز باشد که اخبار دامنه درباره یونس، کشتی را به تعجب واداشته و آنها را قابل پذیرش ندانسته است (همان، ص ۷۸۸، ح ۹۵۴)؛ چه اینکه سپس گزارش‌هایی می‌آورد که نشانگر توبه احمد بن محمد بن عیسی اشعری از نقل اخبار دامنه درباره یونس است (همان، ص ۷۸۷، ح ۹۵۱ و ص ۷۸۹، ح ۹۵۵).

با وجود این، علت عمده‌ای که باعث شد بسیاری از متکلمان شیعه، مورد توجه امامان علیهم السلام قرار گیرند و در جامعه شیعی نیز از احترام و جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشند، آن تلاشی بود که آنان در دفاع از اصول و مبانی مکتب تشیع انجام دادند؛ اگرچه در عصر افول و سپس سقوط بنی‌امیه، مسئله امامت - که بحث‌های داغ و تندی را در جامعه اسلامی دامن زده بود - عموماً تنها بحث متکلمان نبود، اما آنان بیشترین سهم را در دامن زدن به این بحث‌ها داشتند و می‌توان گفت به طور جدی متصدی آن بودند. وظیفه اصلی متکلمان شیعه،

مباحثه در این باره با متکلمان سایر فرق در دفاع از مبانی مکتب تشیع بودند و نتایج مناظرات آنان، مخالفتی با آراء و عقاید رایج در جامعه شیعی نداشت. ائمه اطهار علیهم‌السلام پیوسته مشوق آنان در این راه بوده و توانایی متکلمان زبردست در میان آنان را در این گونه جدل‌ها و خدمات آنان را در دفاع از مکتب تشیع ستوده و از آنان به نیکی یاد کرده‌اند؛ چنان‌که وقتی یکی از متکلمان خبره به نام حمزه بن محمد الطیار از دنیا رفت، امام صادق علیه‌السلام درباره‌اش فرمود: «خدا طیار را رحمت کند و او را تازگی و شادمانی بخشد، به‌راستی او دشمنی را به‌شدت از ما دفع می‌کرد!»* (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۶۵۱ / مفید، ۱۴۱۴، ق. ۷۱) همچنین امام هادی علیه‌السلام، یکی از متکلمان شیعی عصر خویش را که با یکی از متکلمان مخالف شیعه مناظره کرده بود و بر او غالب شده بود، در بالای مجلس نشاند و به او بسیار لطف کرد (کلینی، ۱۳۸۸، ق. ۱، صص ۱۷۱ و ۱۷۲ طبرسی، ۱۳۸۶، ق. ۲، ص ۲۵۹).

افزون بر این، گزارش‌هایی وجود دارد که امامان علیهم‌السلام، شیعیان خود را به آثار متکلمان ارجاع داده و حتی قمیون را به دوستی و حرمت نهادن به متکلمان ترغیب می‌کردند (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۴۸۹)؛ اگرچه هر از چندگاهی به آنان یادآوری می‌کردند که استدلال‌ات عقلی تنها به عنوان ابزار در جدل، مفید است، ولی نباید اساس عقیده قرار گیرد؛ چون قلمرو دین، وحی است، نه عقل (کلینی، ۱۳۸۸، ق. ۱، ص ۵۶-۵۸ / صدوق، ۱۴۰۵، ق. ۳، ص ۳۲۴) البته در مقابل، ائمه علیهم‌السلام آنانی را که به‌درستی نمی‌توانستند در عرصه فن مناظره، استعداد و توانایی از خود نشان دهند، از ورود به علم کلام و مناظره با مخالفان، باز می‌داشتند (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۶۵۰).

* همچنین - چنان‌که گذشت - تعابیر ستایش‌گونه امام صادق علیه‌السلام از هشام بن حکم (یاری‌کننده ما به قلب، زبان و دستش، و نیز همانند تو باید با مردم سخن بگوید و احتجاج کند)، از دیگر موارد ترغیب و تشویق متکلمان شیعه توسط امامان است.

تفاوت شیوه مناظرات متکلمان شیعه با متکلمان اهل سنت

با نظرات‌ها، رهنمودها و هدایت‌هایی که ائمه علیهم‌السلام در تعلیم و تجهیز شیعیان خود به فن مناظره داشتند، طبیعی بود که میان اصحاب عقل‌گرای ائمه علیهم‌السلام و متکلمان شیعه و متکلمان اهل سنت در این عرصه، تفاوت اساسی و بارز وجود داشته باشد. این تفاوت در جایگاه و ارزشی بود که عقل و اندیشه بشری در دیدگاه هر گروه داشت. از منظر متکلمان سنی، عقل و استدلال عقلانی، مرجع تصمیم‌گیرنده نهایی در مباحثات و مناظرات عقلی بود و عنان فهم شریعت، به طور مطلق به عقل سپرده شده بود، از این رو نتیجه حکم عقل هرچه بود؛ باید پیروی می‌شد؛ اما از دیدگاه متکلمان شیعه، عقل ابزار بود و امام علیه‌السلام منبع اصیل و مرجع نهایی آگاهی و دانش و کشف واقع، که آنان قواعد و مبانی کلامی خود را از تعالیم او می‌گرفتند؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام در این باره به صراحت به اصحاب خود چنین دستور فرمود: «حاجوا الناس بکلامی، فان حاجوکم فانا المحجوج لا انتم» (صدوق، ۱۴۱۳ ق. ص ۴۳ / مفید، ۱۴۱۴ ق. ص ۷۱): با بهره‌گیری از سخن من با مردم احتجاج کنید، پس اگر با شما احتجاج کردند، من مورد احتجاج هستم نه شما. همچنین بنا بر خبر دیگری، امام باقر علیه‌السلام، حمزه بن محمد الطیار را از افتادن در دام اندیشه‌ها و باورهای قدریه، مرجئه و دیگر فرق باطله باز داشت و به سوی خود دعوت کرد.

در این باره، جریانی که بین ابوهذیل علاف متکلم معتزلی (م. ۲۳۵ ق) و هشام بن حکم در مناظره کلامی بر سر یک مسئله اتفاق افتاده است، جالب و قابل توجه است. ابوهذیل به هشام گفت به این شرط با وی مباحثه می‌کند که هر طرف مغلوب دیگری شد، به نظر وی تسلیم شده و آن را بپذیرد: «ان غلبتني رجعتُ الی مذهبک و ان غلبتک رجعتُ الی مذهبی». هشام پاسخ داد این شرط را عادلانه

نمی‌داند و آن را نمی‌پذیرد، بلکه با او بر این اساس مناظره می‌کند که اگر هشام پیروز شد، ابوهدیل به مذهب او بگردد، ولی اگر ابوهدیل غالب شد، هشام به امام خود مراجعه کند: «اناطرک علی اننی ان غلبتک رجعت الی مذهبی و ان غلبتنی رجعت الی امامی» (همان، ص ۴۳).

همچنین زمانی هشام با عمرو بن عبید از عالمان سنی مناظره‌ای داشت و در آن مناظره او را مغلوب ساخت. وقتی این جریان را برای امام صادق علیه السلام نقل کرد، امام علیه السلام شادمان شد و از او پرسید: چه کسی این احتجاجات و استدلالات را به تو آموخته است؟ گفت: آنها را از شما آموخته‌ام (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۱).

مسئله‌ای که به منبع و مرجعی بالاتر از عقل محدود انسانی برای کشف حقایق و واقعیات معتقد است، چنین عکس‌العملی از او الزامی و طبیعی است و همین دید، یعنی برتری امام علیه السلام بر عقل و استفاده از عقل به عنوان ابزار نه منبع، تا اواسط قرن سوم هجری، به عنوان مشخصه اصلی کلام شیعه باقی ماند. همه متکلمان برجسته‌ای که در این دوران زندگی می‌کردند، از قبیل علی بن اسماعیل میثمی، علی بن منصور، یونس بن عبدالرحمان قمی، ابوجعفر سکاکی و فضل بن شاذان که آرای آنان در منابع کهن آمده است به این گرایش و خط فکری وابسته بوده‌اند.

نتیجه

در مجموع، وجود مناظرات متعدد کلامی میان متکلمان شیعی از جمله هشام بن حکم، مؤمن الطاق و مانند آنها با مخالفان، به پویایی مباحث کلامی و اعتقادی و ایجاد و تقویت روحیه تفقه و اجتهاد در میان متکلمان شیعه منجر شد. مکتب کلامی شیعه تا پایان عصر حضور امامان علیهم السلام، یعنی اواسط قرن سوم، به عنوان

تنها‌گرایش کلامی و عقلی در میان شیعه امامیه حضور داشت؛ با وجود این، از اواسط این قرن به بعد، آراء و نظریات کلامی معتزله به تدریج به وسیله نسل جدیدی از اندیشمندان شیعه - که خیلی زود مکتب جدید و عقل‌گراتری در کلام شیعه به وجود آوردند - در تشیع راه یافت؛ از دیگر سو اگرچه پیشگامان این مکتب جدید، باورهای معتزله را در مورد عدل و صفات الهی و آزادی اختیار انسان، پذیرفتند، اما مبانی مکتب تشیع را درباره امامت، همچنان حفظ کردند و از آن به شدت حمایت و حفاظت می‌کردند. پژوهش و بررسی در این باره از موضوع این نوشتار خارج و مجال دیگری را می‌طلبد.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ چ اول، بیروت، [بی نا] ۱۳۷۸ ق.
۳. ابن المرتضی، احمد بن یحیی؛ طبقات الحنابلة؛ چ ۲، بیروت: دارالمنتظر، ۱۴۰۹ ق.
۴. ابن بغدادی خیاط، ابوالحسن عبدالرحیم بن محمد بن عثمان؛ الانتصار؛ تصحیح نایبرگ، قاهره، [بی نا]، ۱۹۲۵ م.
۵. ابن شعبه حرانی، ابومحمد حسن بن علی؛ تحف العقول عن آل الرسول ﷺ؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ چ ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن محمد؛ كشف المحجة لثمره المهجة؛ نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ ق.
۷. ابن عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
۸. ابن کرامه جشمی بیهقی، محسن بن محمد؛ رسالة ابليس الى اخوانه المناجيس؛ قم: [بی نا]، ۱۴۰۶ ق.
۹. ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ کتاب الفهرست؛ تحقیق رضا تجدد؛ تهران: [بی نا]، [بی تا].
۱۰. اسد آبادی همدانی، قاضی عبدالجبار بن احمد؛ تثبیت دلائل نبوه سيدنا محمد ﷺ؛ تصحیح عبدالکریم عثمان؛ بیروت، [بی نا]، ۱۹۶۶ م.
۱۱. بشروی خراسانی (فاضل تونی)، عبدالله بن محمد؛ الوافية فی اصول الفقه؛ تحقیق سید محمد حسین رضوی؛ قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. جعفریان، رسول؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ چ ۱، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ تحقیق و تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی؛ تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر؛ ربیع الابرار و نصوص الاخبار؛ تحقیق سلیم نعیمی؛ قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور؛ بیروت: دارالفکر، ۱۳۶۵ ق.
۱۶. شهیدی، سید جعفر؛ زندگانی امام صادق ﷺ، جعفر بن محمد؛ چ ۳، تهران: دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، ۱۳۷۸.

۱۷. صدوق، محمد بن علی؛ الاعتقادات؛ (مصنفات شیخ مفید)، تحقیق العمام عبد السید؛ ج ۵، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۸. —؛ التوحید؛ تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۸۷ ق.

۱۹. —؛ الهدایة فی الاصول والفروع؛ تحقیق مؤسسه الامام الهادی؛ قم: مؤسسه الامام الهادی، ۱۴۱۸ ق.

۲۰. —؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.

۲۱. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی؛ الاحتجاج؛ تعلیق سید محمد باقر خراسان؛ نجف: دارالنعمان، ۱۳۸۶ ق.

۲۲. طوسی، محمد بن حسن؛ اختیار معرفة الرجال؛ (معروف به رجال الکشی)، تصحیح میرداماد استرآبادی و تحقیق سید مهدی رجایی؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ و نیز: تحقیق حسن المصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.

۲۳. عبدالله نعمة؛ هشام بن الحكم؛ ج ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۵ ق.

۲۴. فاضل یزدی، محمود؛ مناظرات مذهبی شیعه؛ (مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید)، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ش ۴۹، ۱۴۱۳ ق.

۲۵. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الاصول من الکافی؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.

۲۶. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۲۷. مدرسی طباطبایی، سید حسین؛ مکتب در فرآیند تکامل؛ ترجمه هاشم ایزدپناه؛ نیوجرسی: مؤسسه انتشاراتی داروین، ۱۳۷۴.

۲۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ اعتقادات الامامیه؛ [بی‌جا]، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

۲۹. —؛ الاختصاص؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، [بی‌تا].

۳۰. —؛ الارشاد؛ تحقیق مؤسسه آل البيت؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ ق.

۳۱. —؛ الحکایات فی مخالقات المعتزلة من العدلیة والفرق بینهم و بین الشیعة الامامیه؛ تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی؛ ج ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

۳۲. _____؛ *اوائیل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ تحقیق ابراهیم انصاری زنجانی خوئینی؛*
بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. _____؛ *تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد (مصنفات شیخ مفید)؛ تحقیق حسین درگاهی؛ ج ۵،*
قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. موسوی خوبی، سید ابوالقاسم (آیت‌الله)؛ *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة؛*
تحقیق لجنة التحقیق، ج ۵، [بی جا]، [بی نا]، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس؛ *رجال النجاشی؛ تحقیق سید موسی*
شبیری زنجانی؛ ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۳۶. واسطی، درست بن ابی‌منصور؛ *کتاب درست بن منصور؛ تصحیح حسن مصطفوی؛ تهران:*
۱۳۷۱ (در مجموعه *الاصول الستة عشر*، ص ۱۵۸-۱۶۹).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی